گفت و گوی «جوان» با پدر شهید دانیال صفری از شهدای یگان صابرین

۳ بار مدافع حرم و عاقبت در سیستان آسمانی شد

احمد محمد تبریزی

شهید دانیال صفری برای رسیدن به شهادت کوه‌ها و دشت‌ها را زیر پایش گذاشته بود و در هر مسیری ردی از گام‌های استوارش دیده می‌شد. سه بار به عنوان رزمنده مدافع حرم به سوریه رفت و بارها به عنوان حافظ امنیت، شرق و غرب کشور را زیر پا گذاشت. دانیال صفری سرانجام در اردیبهشت سال ۱۳۹۷ به آرزوی همیشگی‌اش رسید. حین انجام مأموریت امنیتی در منطقه جنوب‌شرق کشور به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پدر شهید، رسول صفری در گفت‌وگو با «جوان» از عشق دانیال به شهادت و ایمان و تقید بالایش می‌گوید که در ادامه می‌خوانید.

فضای خانواده‌تان برای تربیت و رشد آقا دانیال به چه صورت بود و شهید از چه زمانی جذب فعالیت‌های مذهبی و جهادی شدند؟

من دو پسر دارم که دانیال فرزند بزرگم بود و پسر دیگرم ۱۰ سال با شهید فاصله سنی دارد. دانیال متولد ۱۳۶۹ بود و در فضای سنتی و معمولی خانواده‌مان رشد کرد و بزرگ شد. از همان دوران ابتدایی به مسائل مذهبی علاقه داشت. از ۱۳ سالگی به عضویت بسیج مسجد محل درآمد. قاری قرآن بود و خیلی به خدمت به مردم علاقه داشت. تمام مسائل دینی و واجبات را به بهترین شکل انجام می‌داد. همیشه هم در تمامی مسائل پای کار بود. در انتخاب این مسیر یکی از دوستان و همکلاسی‌های آقا دانیال مشوقش بود. ایشان هم در سوریه به شهادت رسید. خودم زمان جنگ دو سال در منطقه بودم و هیچ ممانعت یا مخالفتی بابت فعالیت‌های پسرم نداشتم و خوشحال می‌شدم او چنین اعتقاداتی دارد و آنقدر به بسیج و سپاه علاقه‌مند است. قدم گذاشتن در این مسیر با عقیده خودش بود و از همان زمان شهادت را دوست داشت.

از چه زمانی درباره شهادت و شهید شدن صحبت می‌کردند؟

از همان نوجوانی در اتاق خودش یک نمایشگاه عکس شهدا درست کرده بود. عکس‌های شهدای دفاع مقدس از سراسر کشور را جمع کرده و در اتاقش چسبانده بود. به ویژه عاشق شهید همت و کارهای ایشان بود. همیشه سعی می‌کرد خودش را شبیه شهید همت درست کند. از همان دوران قرائت قرآن می‌رفت و در مراسم‌های مذهبی شرکت می‌کرد. بعد از جریان فتنه یک بار هم مجروح شد و پس از آن خیلی بیشتر درگیر مسائل شهادت و جهاد شد. در همان زمان به عضویت سپاه هم درآمد. بعد از آن چند بار به سوریه رفت. تمام نقاط مرزی ایران اعم از شرق و غرب را هم رفته بود. خیلی به کار نظامی علاقه داشت و من هم خیلی خوشحال بودم که پسرم در این راه قدم گذاشته است. دانیال واقعاً یک عاشق بود.

از خطرات و مشکلات راهی که انتخاب کرده بود، آگاهی داشتند؟

بله به خوبی از شرایط کارش آگاهی داشت. قدم گذاشتن در این مسیر انتخاب خودش بود و از قبل اطلاعات خوبی از کارهایش داشت. شهیدان زبرجدی، رضا الوانی و معزغلامی از دوستان نزدیکش بودند که در سوریه آسمانی شدند. آرزوی دانیال شهادت بود و همیشه به ما تأکید می‌کرد اگر زمانی جریانی پیش آمد و شهید شدم ما ناراحتی نکنیم. تأکید می‌کرد در عزاداری‌هایش خیلی راحت برخورد کنیم. خیلی به ما دلداری می‌داد و می‌گفت اگر شهید شدم برایم ضجه نزنید. خودش می‌گفت حواسم به جنبه‌های دیگر زندگی‌ام است. می‌گفت هم به جنبه‌های نظامی و کارم می‌رسم هم ادامه تحصیل خواهم داد و اگر روزی هم شهید شدم به آرزویم خواهم رسید. من جز عشق و عاشقی نمی‌توانم نام دیگری به علاقه دانیال بدهم.

واکنش شما یا مادر شهید نسبت به حرف‌های آقا دانیال چه بود؟

والا چه بگویم. ما خیلی به او سخت نمی‌گرفتیم چون احساس می‌کردیم دانیال شیفته این راه است و به مرحله‌ای رسیده که نمی‌تواند از این راه جدا بیفتد چون مدام درگیر مسائل نظامی و عقیدتی‌اش بود و جبهه و شهدا را دوست داشت ما هم به خاطر علایقش و اصرارش روی این مسائل او را آزاد گذاشته بودیم تا به دغدغه‌هایش برسد. برای ما سخت بود که روزی دانیال را در کنارمان نداشته باشیم ولی می‌دانستیم کارهای او باعث افتخارمان خواهد شد و از اینکه چنین فرزند باایمان و باخدایی داریم به خودمان می‌بالیدیم. به خودمان می‌بالیدیم که پسرمان اینچنین عاشقانه در این مسیر قدم گذاشته است.

شما نگرانش نمی‌شدید که ممکن است اتفاقی برای پسرتان بیفتد؟

چرا، به همین خاطر در مأموریت‌ها دائم با او در ارتباط بودیم. اگر به منطقه می‌رفت دائم با ما در تماس بود. به این فکر نمی‌کردیم که پسرمان یک روز شهید شود و دیگر او را نبینیم. فعالیت‌های جهادی‌اش برای ما عادی شده بود و ما به عقیده و عشقش احترام می‌گذاشتیم. هیچ ترس و ابایی از دست دادن جانش در این راه نداشت. سال ۹۲ به سپاه رفت و بعد از دو سال تصمیم گرفت به سوریه برود. برای مدافع حرم شدن آرام و قرار نداشت. سه بار پشت سر هم در سه مقطع مختلف به جبهه رفت و یک بار هم مجروح شد.

ناراحت نبودند از اینکه در سوریه شهادت قسمتش نشده و از طرف دیگر شهادت دوستانش را می‌دید؟

از اینکه شهید نشده و مجروح شده خیلی ناراحت بود. از این موضوع غصه می‌خورد. گاهی درباره اتفاقات سوریه با ما صحبت می‌کرد. درباره جاهایی که رفته و درگیری‌هایی که داشته به ما می‌گفت. یک بار تعریف می‌کرد به همراه یکی از دوستانش از واحد جا می‌مانند و گم می‌شوند و از منطقه داعشی‌ها سر درمی‌آورند. ابتدا وقتی نزدیک می‌شوند فکر می‌کنند واحد خودشان است ولی می‌بینند داعشی‌ها هستند. ۸ ساعت آنجا پنهان می‌شوند تا گیر نیفتند. بعد از ۸ ساعت یک راهنما و کاربلد پیدایشان می‌کند و مسیر را نشانشان می‌دهد.

بعد از برگشت از سوریه حال و هوایشان تغییر کرده بود؟

مسلم است از نظر فکری و عقیدتی تغییر کرده بود. از وقتی رفته بود و جنایت‌های تروریست‌های داعشی را دیده بود دوست داشت بیشتر در جبهه مقاومت خدمت کند. می‌خواست ریشه تروریست‌های داعشی‌ها را از زمین بکند. صحبت که می‌کرد و از وضعیت سوریه می‌گفت با نفرت از داعشی‌ها و جنایت‌هایشان حرف می‌زد و دوست داشت همه‌شان به درک واصل شوند. دانیال دوره‌های مختلفی در موقعیت‌ها و جغرافیای خاص دیده بود. دوره‌های برف و کویر دیده بود. دانیال آمادگی جسمانی بالایی داشت.

ایشان که سه بار به سوریه رفتند و یک بار مجروح شدند آیا فکر می‌کرد یک روز شهید شوند؟

چندین بار به منطقه شرق رفته بود ولی هیچ وقت صحبتی از شهادت نکرده بود. اما بار آخر به دوستانش گفته بود که من این بار برنمی‌گردم و فقط ناراحت خانواده و مادرم هستم. وصیتنامه‌اش را هم نوشته بود و می‌خواست به دوستانش بدهد که آنها به خاطر اینکه روحیه‌اش پایین نیاید وصیتنامه را از او نگرفته بودند. گفته بودند این بار هم می‌روی و مثل بارهای دیگر برمی‌گردی و نیازی به وصیتنامه نیست. بعدش ما هر چه گشتیم این وصیتنامه را پیدا نکردیم. عکس‌هایش را انتخاب کرده بود و سپرده بود اگر شهید شدم این عکس را روی پوسترم بزنید. یک پارچه سبز که طواف ضریح کرده بود از سوریه آورده بود و روز قبل رفتنش به مادرش گفته بود آن پارچه سبز را

> دلسوز بودن و پای کار بودن دانیال از مهم‌ترین ویژگی‌های اخلاقی‌اش بود. همه دوستانش به این مسئله اذعان داشتند. برای هر کار جمعی همیشه پای کار بود. کاری که بر عهده‌اش می‌گذاشتید را تا انجام نمی‌داد و به سرانجام نمی‌رساند، رها نمی‌کرد

جلوی دستت بگذار چون لازمت می‌شوم. قبلاً به ما گفته بود اگر شهید شدم پیکرم را در این پارچه سبز بگذارید و دفن کنید. مادر شهید آن لحظه متوجه حرف‌های دانیال نشده بود و بعداً متوجه حرف‌های پسرش شد. هیچ وقت این حرف‌ها را نمی‌زد و اولین بار بود که چنین حرف‌هایی می‌زد.

وقتی خبر شهادت آقا دانیال را شنیدید چه حس و حالی داشتید؟

خیلی سخت است وقتی چنین خبری را به پدر و مادری می‌دهند. آن هم چنین پسری که با سختی بزرگش کرده بودم و انس و الفت خاصی به او داشتم. اصلاً آمادگی شنیدن خبر شهادت دانیال را نداشتیم. ما تا ۱۰ ساعت خبر نداشتیم که دانیال شهید شده و دوستانش گفته بودن ما نمی‌توانیم این خبر را به خانواده‌اش بدهیم. خبر را به بستگانمان در شهرستان داده بودند تا آنها به ما اطلاع دهند. ما از طریق بستگان خبر را شنیدیم و تا چند روز اصلاً نمی‌دانستیم چه اتفاقی افتاده و چه بر ما گذشته است. دانیال به خاطر شرایط کاری‌اش زیاد مأموریت می‌رفت و از ما دور بود. ما هنوز فکر می‌کنیم دانیال به مأموریت رفته و خیلی زود از مأموریت برمی‌گردد.

آقا دانیال را بیشتر با چه ویژگی‌های اخلاقی به یاد می‌آورید؟

دلسوز بودن و پای کار بودن دانیال از مهم‌ترین ویژگی‌های اخلاقی‌اش بود. همه دوستانش به این مسئله اذعان داشتند. برای هر کار جمعی همیشه پای کار بود. کاری که بر عهده‌اش می‌گذاشتید را تا انجام نمی‌داد و به سرانجام نمی‌رساند، رها نمی‌کرد. دست به خیر هم داشت ولی عنوان نمی‌کرد. پیش ما که خانواده‌اش بودیم چیزی نمی‌گفت. کسانی بودند که ما بعداً می‌فهمیدیم که به آنها کمک می‌کرده است.

در پایان اگر خاطره‌ای از شهید دارید برایمان بگویید.

یکی از دوستان آقا دانیال چند وقت پیش خاطره‌ای را تعریف کرد که برایتان می‌گویم. ایشان می‌گفت حدوداً سال ۱۳۸۳ هنگام غروب عید غدیر دانیال جلوی خانه‌مان آمد و گفت آمده‌ام با هم عهد برادری و اخوت ببندیم تا اگر هر کدام از ما شهید شد دست آن یکی را بگیرد. دوستش می‌گفت من مانده بودم که چطوری این مسئله به ذهن دانیال رسیده است؟ بعداً فهمیدیم شب قبلش جایی رفته و در سخنرانی هیئت درباره این مسئله صحبت شده و او خواسته تا با یکی از دوستانش عهد برادری ببندد. دوستش بر سر مزار دانیال آمده بود و می‌گفت می‌خواهم در حضور شما به یادش بیاورم که دست ما را بگیرد. شهید از همان زمان نوجوانی خیلی به این مسائل مشتاق بود. یک بار دیگر به بسیج رفته بود و به خیال خودش که شاید من مخالف رفتنش به بسیج باشم، با لباس فرم بسیج به منزل پدرم رفته بود. خودش را به پدرم نشان داده و گفته بود آمده‌ام اینجا تا به پدرم بگویید ممانعت نکند تا من به پایگاه بسیج بروم. پدرم من را خواست و بعد که به منزل پدرم رفتم دیدم دانیال آنجا با لباس بسیج در خانه است. خیلی سنش کم بود. ۱۳ سال بیشتر نداشت. پدرم گفت دانیال من را واسطه کرده تا جلویش را بابت رفتن به پایگاه بسیج نگیرم. من گفتم حرفی ندارم و خوشحال هم می‌شوم پسرم در این مسیر قدم بردارد. وقتی دید من مخالفتی نکردم، خیلی خوشحال شد و در پوست خودش نمی‌گنجید.

وادی کتاب

نگاهی به کتاب «بادیگارد» زندگی شهید مدافع حرم عبدالله باقری

محافظ خوش‌تیپ رئیس‌جمهور

غلامحسین بهبودی

خبر شهادت عبدالله باقری در جبهه دفاع از حرم، خیلی‌ها را غافلگیر کرد. مردم ایران اغلب با تصویر او آشنا بودند اما کمتر کسی نام بادیگاردی را می‌دانست که معمولاً کنار رئیس‌جمهور دولت نهم و دهم دیده می‌شد. عبدالله باقری با آن قد بلند و چهره زیبا، مدت‌های مدیدی میهمان دیدگان ما در اخبار، سفرهای استانی رئیس‌جمهور وقت و... بود تا اینکه خبر شهادتش در سوریه به تاریخ سی‌ام مهرماه ۱۳۹۴ شنیده شد. با هم نگاهی به داشته‌های کتاب «بادیگارد» پیرامون زندگی شهید عبدالله باقری می‌اندازیم.

«عبدالله شبیه پدرم بود. هم قد و قواره‌اش، هم جرئت و جسارتش. نگاهش که می‌کردم یاد پدرم می‌افتادم. دختر یکی یکدانه بابا بودم. ۱۰ سالم بود که پدرم از دنیا رفت... درست توی بغلم.» کتاب بادیگارد با روایت‌های مریم شیخ بهایی مادر شهید باقری آغاز می‌شود. نویسنده روال تاریخی را برای بیان زندگی عبدالله انتخاب کرده است اما در این خصوص نوآوری‌هایی داشته و قبل از آوردن نام هر کدام از راوی‌های کتاب، بخشی از روایت‌های اینها را می‌دید و قدر می‌دانست. انصافاً هم همان شد که می‌خواستم.»

هر فصل کتاب بادیگارد مربوط به یکی از راوی‌های کتاب می‌شود. در فصل دوم نیز با روایت‌های مجید برادر کوچک‌تر عبدالله رو به رو می‌شویم. روایت‌های او از دوره آموزشی یک ساله عبدالله برای عضویت در سپاه آغاز می‌شود. مجید و برادر بزرگ‌ترش فاصله سنی کمی داشتند و از این رو رفاقت عجیبی با هم داشتند. او از شهید باقری و دوران کودکی‌شان خاطرات زیبایی تعریف می‌کند. خاطراتی که خیلی از بچه‌های دهه شصتی آن را تجربه کرده‌اند.

«عبدالله گوگردهای سر چوب کبریت را تراشید. جمع کرد در شیشه. آتش زد و درش را بست. ناگهان صدای انفجار بلند شد. در شیشه پرید بالا، درست مثل موشک. خورد به ایرانیت سقف حیاط. دوباره بدجور صدا کرد. مادر از خواب پرید. دمپایی‌هایش را پوشیده نپوشیده، بدو آمد سراغمان. کوچه که اجازه نداشتیم برویم؛ پس مجبور بودیم همانجا دور حیاط نیم‌وجبی‌مان از دستش فرار کنیم.»

شهید باقری خیلی زود ازدواج می‌کند. او متولد سال ۶۱ بود و موقع شهادت که ۳۳ سال داشت، ۱۲ سال از زندگی مشترکش با فاطمه شاجانی همسرش می‌گذشت. حاصل این زندگی ۱۲ ساله، دو دختر به نام‌های محدثه و زینب می‌شود. عبدالله با اینکه پدر این دو دختر خردسال بود، داوطلبانه راهی جبهه سوریه می‌شود. یک فصل از کتاب مختص روایت‌های فاطمه شاجانی همسر شهید است. این دو زندگی عاشقانه‌ای داشتند.

«هر شب تا یک دل سیر نبویم و نبوسمش خوابم نمی‌برد. تا صبح بارها و بارها از خواب بیدار می‌شوم و سفت‌تر توی بغل می‌گیرمش. بوی تو را می‌دهد. همان پیراهن تنت که آخرین بار قبل رفتن پوشیده بودی. باورت می‌شود؟ هنوز که هنوز است لباس‌هایت پشت در اتاقمان آویزان است...»

زندگی شهید عبدالله باقری با همین روایت‌ها که با قلمی زیبا نگاشته شده، پیش می‌رود تا به مقطع سوریه می‌رسد. در این مقطع یکی از راوی‌ها مجید برادر عبدالله است که او هم مدافع حرم شده بود. دو برادر از یک خانواده همراه هم در جبهه سوریه حضور یافته بودند که یکی به شهادت می‌رسد و دیگری می‌ماند تا راوی مجاهدت‌های دیگری باشد. عبدالله آخرین روز مهرماه سال ۹۴ در حلب به شهادت می‌رسد. جوان رشیدی که پدر دو دختر بود، زندگی عاشقانه‌ای داشت و اجباری به رفتن نداشت. اما رفت تا ثابت کند نمازهایی که مادر یادش داده بود، روحش را تا چه اندازه بزرگ کرده بود؛ آنقدر که لایق شهادت شده بود.

> دو برادر از یک خانواده همراه هم در جبهه سوریه حضور یافته بودند که یکی به شهادت می‌رسد و دیگری می‌ماند تا راوی مجاهدت‌های دیگری باشد. عبدالله آخرین روز مهرماه سال ۹۴ در حلب به شهادت می‌رسد

او را می‌آورد و سپس به اصل خاطره یا روایت می‌پردازد.

شهید باقری متولد سال ۱۳۶۱ بود. جوانی تنومند که تنها ۲۰ سال با مادرش تفاوت سنی داشته است. او اولین فرزند خانواده‌اش بود که در یک روز بارانی متولد می‌شود. بعد از او برادرش مجید به دنیا می‌آید و سپس خدا دو برادر دوقلوی دیگر به خانواده‌اش می‌دهد. سال ۶۶ هم معین به دنیا می‌آید و خانواده باقری صاحب پنج فرزند پسر می‌شوند که همگی بعدها جوان‌های رشید و تنومندی می‌شوند اما تنها زیبایی ظاهری نداشتند بلکه حسن اخلاق و تقید مذهبی هم داشتند.

«برای مذهبی شدنشان خیلی زحمت کشیدم. نمی‌دانید چه مصیبتی می‌کشیدم برای نماز خواندنشان. صبح‌ها قبل از اینکه بیدارشان کنم، آب را گرم می‌کردم، می‌آوردم به اتاق که وضو بگیرند. نکند در سرما بخواهند بروند حیاط برای وضو و اذیت بشوند. عبدالله همه

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۷۳۵

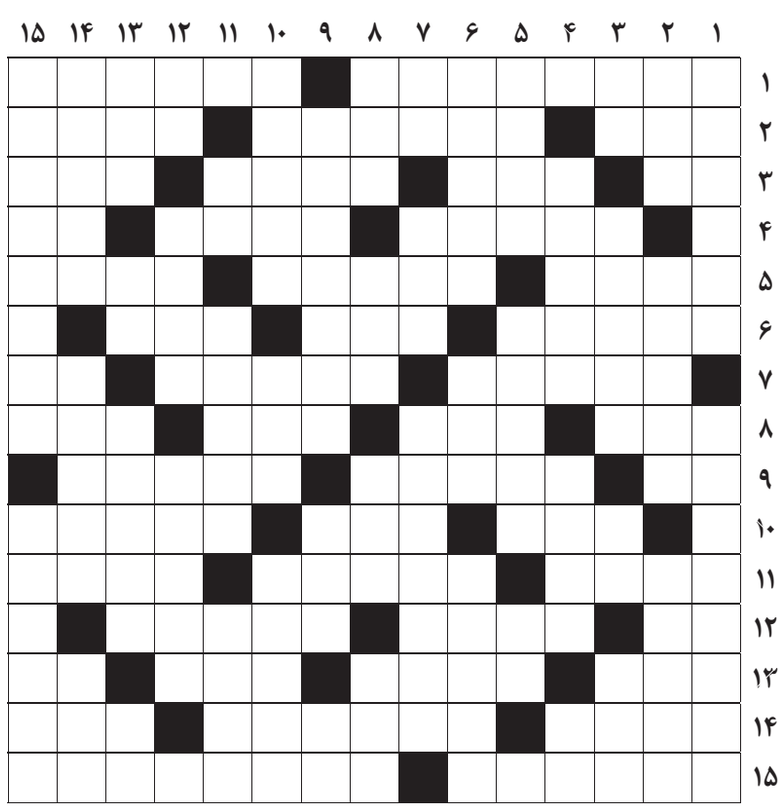

از راست به چپ

■ ۱- درخواست جبران هتک حرمت- جانوران ذره بینی بسیار کوچک که باعث بیماری می گردند ■ ۲- سوره سی‌ام قرآن کریم- نقاشی متحرک- راه آب ■ ۳- غوزه پنبه - سگ پاچه گیر- پیامبر صبور- کمک ■ ۴- کناری- دردمندی- حرف خطاب ■ ۵- خودداری از پرداخت وجه برات- مرکز کنترل فنی صدا و تصویر در صدا و سیما- عرصه ورزش مشتزنی ■ ۶- در نزد رومیان قدیم الهه ماه و جنگل‌ها بود- قطعی برای سکه- مقابل ابد ■ ۷- اسپانیای عرب- شهری در آذربایجان شرقی- فرمانده بدن ■ ۸- وزیر خارجه اسبق امریکا- امر به آمدن- فیلم نرگس آبیار- تقویت کننده زمین کشاورزی ■ ۹- گشوده- مدارهای الکترونیکی ظریف- بزرگ‌ترین شاعر ایالت بنگال هند و برنده نوبل ادبی ۱۹۱۳ میلادی ■ ۱۰- همراه کلک- نمونه خروار- شهری در استان یزد ■ ۱۱- کشوری در همسایگی هیمالیا- درختی که شهر رودبار را آراسته است- ازدواج کردن ■ ۱۲- گشوده- جایزه مقام سوم- جایزه تشویقی ■ ۱۳- کشته عزا و عروسی- تارک سر- اسلحه- صابون خیاطی ■ ۱۴- ارتباط تلفنی- نوعی ماهی استخوانی خوراکی- نوعی زمین برای مسابقات تنیس ■ ۱۵- بهترین سرمربی جهان در سال ۲۰۱۶ به انتخاب فیفا - مکانی برای بازپروری بزهکاران

از بالا به پایین

■ ۱- شکسته‌بند- زمان سنج ورزشی ■ ۲- آبفشان حمام- اندوه و ملال- تیم فوتبالی در ایتالیا ■ ۳- عمو- از دوران زندگی انسان- تصدیق روسی- درختی بزرگ و جنگلی از خانوادهٔ پیاله‌داران ■ ۴- مخترع زیردریایی- مأیوس و دمغ- آخرین نت ■ ۵- طبقه اول اعداد- استانی در ایران- راه شاعرانه ■ ۶- بیماری سیاه‌زخم- جاسوسخانه امریکا- نوعی گل یاس ■ ۷- تکرار حرفی- نمد زین- بیزاری ■ ۸- پلیس فضای مجازی- کشت به امید باران- عددی یک‌رقمی- شهری در آلمان ■ ۹- ماده مفید میوه‌ها و خوراکی‌ها- جنگ‌افزار ورزشی - اسم آذری ■ ۱۰- اسلوب و روش - بلا و آسیب- حقه‌باز ■ ۱۱- مخترع تلفن- بشر- بقا و ثبات ■ ۱۲- قلیل- سبزی معطر- از آلات موسیقی ■ ۱۳- نفرین کردن- پهلوان- کشتی با لباس- جوی خون ■ ۱۴- از شاهان اشکانی- همسایه لبنان- سر شب ■ ۱۵- از فیلم‌های حاتمی کیا- مایعی در بین قرنیه و عدسی چش

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵					۶		۹	
			۸	۴	۲			
	۷	۴						
				۳	۴			
	۵	۹						
						۷	۸	۵
۹		۷						
۴			۹		۸			
						۵	۶	

جدول کلمات متقاطع
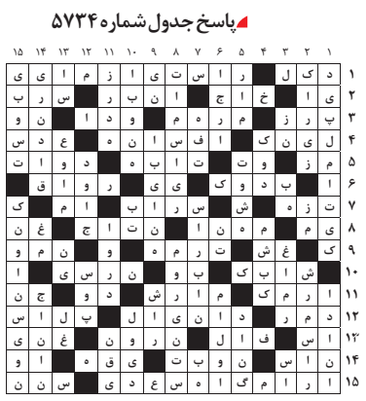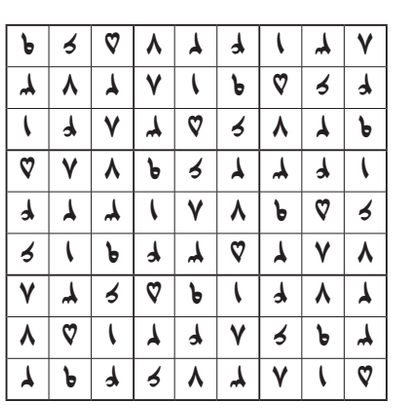
پاسخ جدول شماره ۵۷۳۴